

هو
۱۲۱

پرش و پسخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیه‌شاه)

صد و پنجاه و هفتم

پاییز ۱۳۹۲

فهرست

جزوه صد و پنجاه و هفتم - پرسش و پاسخ با کزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تائبنده (مجنوب علیه)

عنوان	صفحه
چطور مشکلات اقتصادی زندگی را حل کنیم؟	۷
احسن تقویم چیست؟ آیا انسان زندگی دوباره ای داشته است؟	۱۰
آیا لقاح مصنوعی صحیح است؟	۱۴
چطور در خداوند تغییری حاصل نمی شود؟ تفاوت اراده با مشیت الهی چیست؟	۱۸
غیرت و تعصب دینی چه فرقی با هم دارند؟	۲۳
حرمت اعتیاد در این سلسله تا چه اندازه تأکید شده است؟	۲۶
آیا در درویشی فراخوان داریم؟	۲۹
ما چرا زنده هستیم؟ فرق درویش ها با غیر درویش ها چیست؟ چرا بعضی درویش ها هم، دروغ می گویند و به دستورات عمل نمی کنند؟	۳۳

ذبح حیوانات و مصرف گوشت آنها تا چه اندازه‌ای

صحیح است؟..... ۴۲

فهرست جزوات قبل ۵۱

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلی شاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمائید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمائید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمائید. با توجه به آنکه تهیه ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه ی خیریه و انتشاراتی صورت می گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه ی اشتراک، با شماره ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمائید.

بدینوسیله از همه ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته اند، سپاسگزاری می شود. مطالعه ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان پذیر می باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسیم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

چطور مشکلات اقتصادی زندگی را حل کنیم؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یکی از بلاهای امروز ما در زندگی همین است که همه از وضع اقتصادی و زندگی خود می‌نالند. شما مقایسه کنید هر که می‌نالد، خود را با زندگی مادر بزرگ و مادر خود و یا دیگران مقایسه کند و ببیند که آن بزرگواران، ده یک امکانات شما را نداشتند، ولی ده برابر شما از زندگی استفاده کرده‌اند، زیرا ما نیازهای خود را زیاد کرده‌ایم، بدون اینکه امکانات رفع نیاز وجود داشته باشد. ببخشید من این حرف‌های اقتصادی را می‌زنم، ولی عرفان یک چیزی است که روح همه چیز است؛ حتی روح اقتصاد. چهل، پنجاه سال پیش، آنهایی که آخرهای جوانی آنهاست به یاد دارند. وقتی می‌رفتیم منزلی تهیه کنیم، نمی‌پرسیدیم تلفن دارد یا نه؟ اگر تلفن داشت، خود صاحبخانه می‌گفت که دارد. کمی عقب‌تر برویم، برق هم همینطور بود. نمی‌پرسیدیم برق دارد یا نه؟ اگر داشت خود او می‌گفت. نه اینکه خدای نکرده اینها بد است، نه! محصول زحمت کشی بشر و محصول الهامی است که خداوند به برخی انسان‌ها داد که اختراع کنند. بسیار خوب است، اما ما نیاز را ایجاد کردیم، بدون اینکه امکان رفع نیاز باشد؛ هم فرد فرد ما و هم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۷ ه. ش.

جامعه‌ی ما.

آن داستان را گفته‌ام، اگر هم نگفته‌ام حتماً شنیده‌اید که کریمخان زند تنها فردی بود که نام خود را پادشاه نگذاشت و می‌گفت: من وکیل مردم هستم؛ وکیل‌الرعیایا. انصافاً هم بیشتر از همه کار انجام داد. نمی‌گویم کسی بود، ولی از آنهایی که آدم می‌شناسد، از آنهایی که اسم پادشاه داشتند یا نداشتند، بهتر کار انجام داد. داستانی در مورد جنگ دارد که الان مناسبتی ندارد تا بیان کنم، به هر جهت هیأتی از هلند آمده بود و از چینی‌های هلندی آورده بودند که خیلی زیبا بود و در حال حاضر هم آن را تولید می‌کنند، خیلی زیباست و بسیار چینی خوبی است. اگر یک هلندی بخرد و به من کادو بدهد، خوشحال می‌شوم، اما اگر یک هم‌وطن برای من بخرد، می‌گویم چرا آن قدر پول داده‌ای و این را خریده‌ای؟ به هر تقدیر دو سه صندوق از محصولات خود را آورده بودند پیشکش به کریمخان که اجازه بدهید که ما بیاییم و تجارت کنیم که اجناس خوبی داریم. او گفت: ببینم اجناس شما چیست؟ در صندوقی را باز کردند و یک بادیه، به اصطلاح یک کاسه، در آوردند خیلی قشنگ بود. کریمخان این طرف و آن طرف آن را نگاه کرد و گفت: خیلی قشنگ و ظریف است. خیلی زحمت کشیده‌اید، بارک‌الله. بعد آن را به هوا انداخت. پایین که آمد

شکست. بعد گفت: اینکه شکست! گفتند: بله چینی است، می‌شکند. گفت: بادیه‌ی من را بیاورید، یک کاسه‌ی مسی آوردند. گفت: این بادیه‌ای است که من در آن آبگوشت می‌خورم. انداخت بالا و آمد پایین، هیچ‌طور نشد. گفت: این ظرف به درد ما می‌خورد و اجازه‌ی ورود آن چینی‌ها را نداد. خدا او را رحمت کند. آدم بالنسبه خوبی بود. حالا این یک جهت است.

اگر ما در زندگی خود صرفه‌جویی کنیم و از اسراف دوری کنیم و چیزی را هدر ندهیم به نفع ماست. من از حضرت صالح علی‌شاه دیده‌ام غذایی که می‌خوردند، نمی‌گذاشتند چیزی در بشقاب باقی بماند و حتی بعضی لقمه‌ی نانی هم دور کاسه و بشقاب خود می‌گیرند که از غذا چیزی نماند. به هر جهت از اسراف و اقتصاد مصرف و چیزهایی که نمی‌شود تبدیل به خرج کمتر کرد بپرهیزید تا خیلی از دعاوی حل شود.

احسن تقویم چیست؟

آیا انسان زندگی دوباره‌ای داشته است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

می‌فرماید: خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.^۲ تقویم، منظور این تقویم‌های بغلی یا تقویم‌های طاقچه‌ای یا تقویم دیواری نیست که خداوند نگاه کرده که چه ساعتی است که این را خلق کند، خیر؛ تقویم یعنی مجموعه‌ی خلق یک انسان یا یک موجود دیگر بر حسب قواعد و روابطی که بین اجزای او می‌باشد. می‌فرماید انسان را در بهترین تقویم یا بهترین سازمان آفریدیم، اگر تقویم را به سازمان معنی کنیم، شاید بهتر باشد، البته من آن را چنین معنی نمی‌کنم که بعد بگویند مفسر هم شده! البته مفسر هستیم، ولی اینجا نه؛ برای اینکه مهم‌ترین مفسر قرآن کسی است که قرآن ناطق باشد؛ این قرآن یک کتاب است، ولی علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: من قرآن ناطق هستم. این مسأله را هر کسی نمی‌داند، به همه هم یاد نداده‌اند. به هر صورت می‌فرماید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. حال چطور شده است که می‌فرماید انسان را در رحمت

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۱۷. ش.

۲. سوره تین، آیات ۶-۴.

آفریدیم؟ در این مورد می‌توانستیم بگوییم که خداوند هیچ نیازی در انسان نیافریده و او از اوّل از همه چیز بی‌نیاز است؛ ولی اینکه خلقت نیست؛ خلقت یعنی چیزی خلق شود و به وجود بیاید تا بتواند رو به جلو برود. در اینجا منظور این است که او را طوری آفریده‌ایم که اگر نیازهایش را معتدلاً نه برطرف کند، بالاترین موجود است. خداوند در حیوانات فکر و عقل نیافریده و یا فکر و عقل خیلی محدودی آفریده است، مثلاً حیوان می‌داند که وقتی تشنه است باید به لب چشمه برود؛ می‌فهمد. حالا او چگونه می‌فهمد که آب گوگردی است؟ این غریزه‌ی فطری اوست، بو می‌کند، نمی‌خورد یا فقط جرعه‌ای می‌خورد. این ورقه‌های آزمایشگاهی را امروزه حتماً گرفته‌اید. برای اینکه هر کس خود بداند که اسید اوریک دارد یا خیر، یک ورقه‌ای را در ادرار نگاه می‌دارد و با تغییر رنگ آن می‌فهمد که اسید اوریک دارد یا ندارد، یا قند دارد یا نه. در حیوانات هم یک چنین چیزی به صورت فطری وجود دارد؛ یعنی با نگاه کردن به آب، آزمایشگاه مغز او تجزیه می‌کند که آیا این آب گوگرد دارد یا خیر. این آزمایشگاه چیست؟ این آزمایشگاه غریزه است، عقل نیست. انسان همین کار را با وسایل خارجی می‌کند و بعداً وقتی فهمید که مثلاً اسید اوریک او خیلی زیاد است، می‌گوید: از این قرص روزی سه تا بخور. اگر اسید

اوریک او خیلی زیاد نباشد، می‌گوید: یک قرص بخور و به این ترتیب، وضعیت جسمی او تنظیم می‌شود.

اما این کار را حیوان نمی‌تواند بکند و نمی‌داند که چگونه بدن خود را تنظیم کند. خداوند می‌فرماید: *خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ*. پس ای خدا که انسان را در احسن تقویم آفریدی، این انسان چه گناهی دارد و چه کاری به درگاه باری تعالی کرده که می‌گویی: *ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ*؟ چه گناهی دارد که در ادامه می‌فرماید: *إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ*، جز آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند؛ یعنی ایمان آوردن و عمل صالح کردن واجب است و عدم اطاعت، همان گناه است. ایمان آوردن و عمل صالح کردن هم از زمانی است که او به حدّ رشد رسیده و اراده پیدا کرده باشد. چون هم انجام عمل صالح و هم ایمان آوردن اراده می‌خواهد و خودبه‌خودی نیست. وقتی او ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، آن وقت معنای *فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ* را متوجه می‌شود.

این مطلب البته در آیات قرآن وجود دارد و بعضی نیز استفاده می‌کنند که انسان زندگی دوباره‌ای داشته است؛ یعنی انسانی مرده و دو مرتبه آمده؛ ولی اینطور نیست. اگر هم بخواهیم آنها را تفسیر کنیم، باید به خبری نگاه کنیم که از حضرت صادق علیه السلام رسیده است. یکی از حضرت، بعد از اینکه ایشان

داستان عالم و آدم را فرمود، می پرسد: این آدم که پیغمبر است، قبل از خلقت او چه عالمی بود؟ حضرت می فرماید: عالمی و آدمی دیگر. می پرسد: قبل از آن چه بود؟ می فرماید: عالمی و آدمی دیگر. بعد، دفعه ی سوّم که سؤال می کند، می فرماید: اگر تا قیامت بپرسی، جواب تو همین است. این به منزله ی آن نیست که همین عالم و همین آدم تکرار شده باشد. این استنباط که می کنند ممکن است یک عالم و آدم دیگری بوده، خیلی ها الان می گویند بشر به جایی رسیده که اعمال و اختراعات او باعث شده خودش زندگی خود را از بین ببرد که بعضی دستاوردهای باستان شناسان هم این مسأله را کمی تأیید می کند.

آیة لقاح مصنوعی صحیح است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این سؤالات را بهتر است که از علما بپرسید؛ نه مثل منی. از علما بپرسید گو اینکه آنها هم نمی‌دانند و باید با کارشناس صحبت کنند تا متوجه شوند. در مورد مسأله‌ی لقاح مصنوعی، البتّه در شرح پندصالح در مواقعی که تأکید بیشتری شده تا یاد خدا باشیم، ذکر شده که یکی از آنها هنگام انعقاد نطفه است. می‌دانید که هر حیوانی و من جمله خود انسان، نطفه‌ی اولیه‌اش از نطفه‌ی دو نفر که در بدن با هم ترکیب می‌شود و یک نطفه برای جنین به وجود می‌آید، تشکیل می‌شود. از لحاظ شرعی بعضی از آقایان نظر داده‌اند و درست هم به نظر می‌رسد، گفته‌اند این لقاح در اصل با مردی که با او محرم است، باید باشد، نه با مرد دیگری و اما چطور این دو نطفه با هم ترکیب شوند و به هم برسند، آن را دیگر نگفته‌اند؛ شرع چیزی نگفته، چون معمولی است و همه می‌دانند و علم هم نمی‌گوید چطور باشد. بنابراین اگر در لقاح مصنوعی، آن دو نطفه‌ای که با هم ترکیب می‌شوند و لقاح می‌شود و جنین را تشکیل می‌دهند، اگر صاحب آن دو به هم محرم باشند، هیچ اشکالی ندارد. بنابراین خیلی‌ها هستند که به واسطه‌ی اینکه

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۲۶ ه. ش.

دارای فرزند نمی‌شوند، (در حالی که هیچیک از طرفین نقص و ایرادی ندارند) می‌تواند این لقاح از ترکیب نطفه‌ها در عالم خارج واقع شود. اما اینکه نطفه از یک مرد نامحرم باشد و یا از یک بانکی که اینها را جمع می‌کند (مثل پول که جمع می‌کند، آنها را جمع می‌کند) و نمی‌دانید از چه مردی است، آن صحیح نیست، اگر بدانند که طرفین صاحب نطفه‌ها کیست، اشکالی ندارد. حتی امروز دانشمندان به این نکته رسیده‌اند که اگر بانک خون تشکیل می‌دهند، بانک نطفه هم باید تشکیل دهند، یعنی ممکن است یکی مرده باشد، ولی در بانک نطفه، نطفه‌ای از او باشد. این هم به نظر می‌رسد، اشکالی نداشته باشد، البته بعضی ممکن است شرعاً احتیاط کنند.

معذرت می‌خواهم که من این مطلب را اینجا مطرح کردم، اولاً سؤال رسیده بود و چندین سؤال هم در این رابطه تکرار شده بود و هر چه می‌گویم گوش بدهید و نظریه‌ی آقایان علما را بخوانید، باز سؤال می‌کنند و سؤال را هم باید پاسخ داد. اگر یکی یا دو تا باشد می‌توانم بنویسم یا شفاهاً بگویم، ولی تعداد سؤالات یکی دو تا نیست. به علاوه، مسأله‌ای است که خیلی‌ها دارند، شاید کسانی هم که به من نامه نوشته‌اند، از من ناراحت و عصبانی شوند که پاسخ را عمومی گفته‌ام، گو اینکه نگفته‌ام که چه کسی گفته،

ولی چاره‌ای نیست، اینکه گفته‌اند لَاحِیاءِ فِي الدِّینِ و جای دیگر باز گفته‌اند که حیا از ارکان ایمان است، چطور جمع می‌شود؟ آن حیا که از ارکان ایمان است، حیا از وجود خود در مقابل خداوند است. حیا می‌کند که خدایا آن کاری که گفתי و آن وظایفی که گفתי نتوانسته‌ام انجام بدهم، حیا می‌کند، ولی لَاحِیاءِ فِي الدِّینِ یعنی در راه تشخیص وظیفه‌ی شرعی خود حیا نکند. همانطوری که از طبیب حیا نمی‌کنید.

اساس اینکه در شرح پند صالح هم صحبت شد، یک اصل است که اگر در زمان انعقاد نطفه آن شرایط شرعی و اخلاقی و علمی رعایت شود، نسلی که به وجود می‌آید، سالم‌تر و بهتر از نسل قبلی است و اگر اینها رعایت نشود، به عکس می‌شود، این مسأله را خیلی‌ها رعایت می‌کنند و نسل آنها سالم‌تر از نسل‌های گذشته می‌شود و تا وقتی که این را رعایت کنند، همینطور است. هدف از ازدواج هم، هدفی که خداوند در نظر گرفته و پیغمبر بیان کرده، این است که: تَنَاصَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْتُرُوا أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقِطِ، ممکن است که نیت و هدف خود طرفین از ازدواج، با آن هدف متفاوت باشد. البته خداوند در تورات می‌فرماید (چون تورات این چیزها را خیلی عامیانه نوشته است) که خداوند وقتی آدم را آفرید، گفت: او را تنها آفریده‌ام، حوصله‌ی او سر می‌رود، برای

اینکه اینطور نشود، شریک زندگی برای او آفرید که شرح آن را نوشته‌اند. بنابراین هدف، آرامش و سکون است، برای همین خداوند فرمود که شریک زندگی بیافرینم تا به سوی او آرام گیرد و آرامش پیدا کند. البتّه این همان معنی آیه‌ی قرآن هم هست: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا^۱ که بارها صحبت شده است.

بنابراین، خداوند در ضمن اینکه این آیت را قرار داده و می‌خواهد آرامش به اینها بدهد، ولی هدف خود را هم دارد که وظیفه‌ی خلقت را به اینها سپرده، پس بارها گفته‌ام آنهایی که در ابتدا به قولی بچه نمی‌خواهند، وقتی که بعداً فرزند می‌خواهند و ممکن نمی‌شود، در واقع خدا به آنها می‌گوید که آن روزی که من گفتم فرزند داشته باشید، گوش نکردید حالا هم شما می‌خواهید و من توجّه نمی‌کنم. توجّه کنید، خداوند اینطور مجازات می‌کند، می‌گوید شما نمی‌خواهید، در دفتر گفته‌ام که اسم شما را خط بزنند که به شما فرزند ندهند.

چطور در خداوند تغییری حاصل نمی‌شود؟

تفاوت اراده با شیت الی چیست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در مورد فلسفه و علم کلام، فلسفه به معنای عامیانه‌اش چیز مهمی نیست. همه‌ی حرف‌هایی که می‌زنیم، چه حرف‌های خوب و چه حرف‌های صدمن‌یک‌غاز، خود یک نحو فلسفه است. فلسفه از همین حرف‌های خیلی ساده که ما می‌گوییم شروع می‌شود و تا آسمان هفتم و خلقت‌های مختلف بالا می‌رود. می‌گویند در خداوند تغییری حاصل نمی‌شود، یعنی مثلاً یکی از صفات خداوند رحیم است و همیشه رحیم باقی می‌ماند و یا اینکه خداوند در جایی که جای آن باشد قهار است. خداوند به موقعش جبار و یا رحیم است. همه‌ی این اوصاف در خداوند وجود دارد و هر کدام جایی دارد. در خمسه‌ی نظامی آمده که بهرام گور هفت کاخ ساخت که هر کدام یک رنگ بود. حالا شما هفت کاخ که نه، یک کاخ حساب کنید که هر دیوار آن یک رنگ است، به جای اینکه چهار دیوار داشته باشد، ده دیوار دارد و هر کدام یک رنگ است؛ یکی به رنگ سفید، یکی سیاه، یکی سبز و یکی قرمز است. کسی که از طرف سبز نگاه می‌کند می‌گوید: این قصر چه زیباست

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۲/۲۲ ه. ش.

همه گل و بلبل و سبزه است، آن یکی که کمی آن طرف تر است و دیوار سیاه را می بیند، می گوید چنین چیزی نیست؛ این قصر مال کسی است که عصبانی است و شمشیر کشیده است. هر دو راست می گویند و هر دو نفر قصر را به دید خود و اندازه ی گنجایش فکری خود دیده اند. فرض کنید خود این قصر یا صاحب این قصر را خداوند بدانیم. کسی که رحیم بودن خداوند را در نظر گرفته است تا وقتی آنجا ایستاده است، همیشه خداوند برای او رحیم است، اگر یک مقدار راه برود، تغییر می کند، مانند همان کاخ که اگر مقداری از این دیوار رد شد می گوید: چرا تغییر کرد؟ آن کاخ تغییر نکرده است، بلکه هر جناح او چیزی دارد.

خداوند می فرماید: مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ^۱ خداوند هرگز ایمان شما را ضایع نمی کند، پس اگر ضایع شد؛ ایمان شما، ایمان نبوده است و یا اگر ضایع شد، خداوند ضایع نکرده است، بلکه نفس خود شما و شیطان آن را از بین برده است. در آیه ی دیگری می فرماید: مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ^۲ آنچه خوبی به تو می رسد خدا رسانده است و آنچه از بدی به تو می رسد، خود تو کردی. بعد می فرماید: شما این طرف، دیوار قهر و غضب را دیده اید، چرا قهر و غضب؟ من می خواهم خدای رحمان

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۲. سوره نساء، آیه ۷۹.

و رحیمی داشته باشید. یک قدم بردار، آنوقت آن دیوار را می‌بینی. می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ^۱ خداوند هیچ تغییری در قومی ایجاد نمی‌کند، یعنی بدی‌ها را تبدیل به خوبی نمی‌کند، تا زمانی که آنچه در نفس آنهاست تغییر کند. ما می‌گوییم: پس چرا با اینکه ما خود را تغییر می‌دهیم، اوضاع تغییر نمی‌کند؟ برای اینکه ما تنها نیستیم، خداوند قوم را فرموده است، ما یک نفر از این قوم هستیم. به همین طریق، هر کس که درون خود را تغییر داد، اندکی اثر می‌کند تا جامعه تغییر کند؛ در اینجا خدا غیر از فردیت انسان، برای قوم هم یک شخصیت جداگانه‌ای قائل شده است. یک نفر ممکن است خوب باشد، قوم او بد باشد؛ پیغمبران گذشته مانند هود و صالح پیغمبر و شعیب هر چه قوم خود را نصیحت می‌کردند، گوش نمی‌کردند. از میان آن اقوام، عدّه‌ای ایمان آورده بودند و نفس خود را تغییر دادند و دنبال پیغمبر زمان خود آمده بودند به همین دلیل خداوند اینها را نجات داد، ولی باقی آن قوم را از بین برد. البته آن وقت سطح فکر بشر محدودتر بود و مردم نمی‌فهمیدند اگر بخواهند قوم آنها خوب شود باید تک‌تک تغییر کنند. پیغمبر می‌گفت: خدا را بپرستید و آنها می‌گفتند: ما چه کار داریم خدا کیست؟ ما نگاه می‌کنیم پدران ما

چه می کردند؛ ما هم همان کار را می کنیم. طبق مسیر تکامل که خداوند برای همه ی موجودات مقرر کرده است، بشر امروزی به جایی رسیده که می فهمد علاوه بر خود، دیگران را هم باید تغییر دهد و خوب کند. چون انسان اینطور فهمیده و به این درجه رسیده است، دیگر خداوند مقرر نمی کند که عذاب برای این عده بیاید و برای آن عده نیاید. یا عذاب برای همه می آید یا نمی آید. این موضوع از تغییر خداوند نیست بلکه از تغییر ماست. خود ما هستیم که تغییر می کنیم، آن کسی که دیوار غضب را می بیند، اگر می خواهد دیوار رحمت را ببیند، باید به هموعان خود رحمت کند تا خدا هم به او رحمت کند. خدا می گوید: یک قدم آن طرف تر برو، البته خداوند می داند که این کار انجام خواهد شد یا خیر. اگر خداوند امری را اراده کند، انجام می شود. مثل داستان خضرو موسی که می فرماید: فَأَرَادَ رَبُّكَ^۱ رَبُّ تُو، خدای تو، اراده کرد که این کار را انجام دهد، در آنجا خداوند مستقیم اراده می کند که این کار انجام گیرد؛ در جایی هم خداوند اراده می کند که قوم موسی نجات پیدا کنند و یا غرق شوند.

خداوند غیر از اراده یک مشیّت هم دارد؛ یعنی در جاهایی که اراده نیست، مشیّت (یعنی آنچه که مقرر کرده است) تعلق

می‌گیرد. خداوند اراده نمی‌کند که منزل‌ها یا جنگل‌ها را آتش بزند، ولی مشیّت الهی این است که ابر در آسمان برقی بزند و آتشی به پا شود. خداوند اراده نکرده که مردم را بسوزاند، ولی گفته است اگر این کار را کنید چنین می‌شود. مشیّت غیر از اراده است. ما بعضی اوقات مشیّت و اراده را خلط می‌کنیم؛ این است که خیلی‌ها می‌گویند: اگر خدا بخواهد این کار می‌شود. این مربوط به اراده‌ی خدا نیست مربوط به مشیّت خداست، البتّه این نکته خیلی دقیق و فلسفی است که خیام از این نکات دقیق خیلی استفاده کرد و یا بهتر بگوییم گاه سوءاستفاده کرده است چنان که در یک رباعی می‌گوید:

می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانست

گر می‌نخورم علم خدا جهل بود

بله خدا حتماً می‌دانست. البتّه از آن طرف هم، اگر کسی از روی اشتباه این دو را با هم یکی بگیرد ولی واقعاً توکل بر خدا کند و بگوید خدا خواسته، خدا او را می‌بخشد و آن را درست می‌کند. وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ^۱ مؤمنان بر خدا توکل می‌کنند. این بحث‌ها و حرف‌ها مثل دریایی است که ما خود را در وسط آن انداخته‌ایم.

غیرت و تعصّب دینی چه فرقی با هم دارند؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

به هر مناسبتی ممکن است بحث و توهمی در مورد لغاتِ به کار برده شده، به وجود بیاید. چون لغات متفرق یا لغات زیادی نداریم و بشر به تدریج برای خود لغت فراهم کرده مثلاً لغتِ غرور مَلّی که می گویند، اگر غرور بد است، مَلّی بودنش هم بد است. ولی چون در اینجا برای غرور لغتِ بهتری نیست، آن را به کار می برند. یا مثلاً کلمات غیرت، عِرق، عبارت غیرت دینی با تعصّب دینی، خیلی به هم نزدیک هستند. اوّل فرق تعصّب و غیرت را باید بدانیم چیست، مَلّی یا مذهبی بودنش در مرتبه ی دوّم است.

بحثی است که بر اساس روایتی از یکی از ائمّه علیهم السلام طرح شده که وقتی یک نفر غیرمسلمان را می بینید (البته در خبری نیز آمده که یک یهودی یا مسیحی را) باید به او سلام بکنید یا نکنید؟ اگر به دیده ی *وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ*^۲، به او نگاه کنیم، ما بنی آدم را بزرگ و تکریم کردیم، او هم که خدا را می شناسد، پس این مطلب شامل او نیز می شود و باید به او سلام کنیم، به دین او کاری نداریم. می گوید هر وقت چنین کسی را دیدید به او محبت کنید،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۱۴ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره اسراء، آیه ۷۰.

ولی شکر خدا کنید که شما آنطور نیستید؛ شما مسیحی یا یهودی نیستید، یعنی شکر کنید که مسلمان هستید. اینجا آن غیرت دینی حاکم است یعنی به دین و اعتقادی که دارد افتخار می‌کند، منتها اگر در آن تعصّب به کار ببرد، این مثل لباسی است، می‌گویند: لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكِ خَيْرٌ^۱ این اسلام و تقوا مثل لباس است، بدن را حفظ می‌کند، ولی چسبیده به ما نیست، یعنی می‌شود آن را از بدن جدا کرد. اگر کسی این را چسبیده به خودش حساب کند و فکر کند کسی که با من بد است می‌خواهد به من حمله کند و اگر بگوید او دارد به مسلمانی حمله می‌کند، یعنی من مسلمان هستم، من اسلام هستم، اگر به من حمله کنند حمله به اسلام است، این اسمش تعصّب است. ولی غیرت این است که بر عقاید خودش پافشاری کند.

حالا که این مطلب گفته شد در ضمن اینکه هر سِمَت جدید یافتید یا قدم جدیدی که برداشتید، یعنی از پلکانی یک پله بالاتر رفتید، شکرگزار باشید و به همین کار و قدم، اهمّیت بدهید ولی خود را کوچک‌تر ببینید یعنی بگویید: من که در این قدم خوشحال هستم، چقدر این پلکان طولانی است، باید همه‌ی اینها را بالا بروم. او باید دلش به آنهایی که هنوز این راه را نیامده‌اند،

علاقه مند و دلسوز باشد. این مسأله غالباً در بیشتر اجازاتی که از قدیم برای مشایخ نوشته شده و در *نابغه‌ی علم و عرفان* یا در *یادنامه‌ی صالح هم مندرج* است ذکر شده که این خدمت را بیشتر موجب تواضع بدانند، یعنی خدمت مهم است، خدمت را کوچک نگیرند، خیلی بزرگ است ولی خودشان به لباس تواضع دربیایند.

حرمت اعتیاد در این سلسله تا چه اندازه تأکید شده است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در این اواخر آقای سلطان‌علیشاه و بعد هم آقای رضاعلی‌شاه چند فتوای فقهی دادند که خیلی عالی است. آنها می‌توانستند اگر لازم بود رساله بنویسند اما نوشتن رساله از دیگران هم بر می‌آمد؛ چنانکه تا این زمان این همه رساله نوشته‌اند. رساله نوشتن را گذاشتند برای آنهایی که می‌توانند بکنند، تا خودشان برای تربیت سلاک وقت داشته باشند. مع‌ذلک بین چهارده تا بیست فتوا دادند که شش فتوا را مرحوم رضاعلی‌شاه در مقدمه‌ی عربی که بر تفسیر بیان السعادة نوشته‌اند ذکر کرده‌اند. ایشان نسبت به همه‌ی مسائل فقهی می‌توانستند اظهار نظر کنند اما این چند مورد در طریقت نقش عمده‌ای به عهده دارد، به این جهت آنها را ذکر کرده‌اند.

مهمترین آنها مسأله‌ی اعتیاد است. آنطور که نوشته‌اند در آن روزها کشیدن تریاک در جامعه حتی در میان فقرا هم معمول بوده است که اسم یکی از فقرا را هم نوشته‌اند که خیلی هم فقیر بزرگواری بود ولی تریاک می‌کشید. در آن روزگار کشیدن تریاک کار جالبی (یا به قول بعضی‌ها چیز زائدی) به نظر می‌رسید. ولی ما

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۱۱ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

امروز زیان آن را می‌فهمیم و آن هم به واسطه‌ی این هذیان‌هایی است که معتادان دارند که خوانده‌اید یا دیده‌اید که ممکن است آن هذیان‌ها را مکاشفات عرفانی حساب کنند. در این باره دو ضرر می‌کنند، یکی اینکه با اعتیاد به بدنشان لطمه می‌زنند، دوّم آنکه دچار اشتباه می‌شوند. این است که ایشان برای اینکه این سنگ را از راه سالکین بردارند درباره‌ی این مطلب اظهار نظر کرده‌اند، همانطور که وقتی در کوچه یا خیابانی می‌روید می‌بینید سنگ بزرگی هست که پای خیلی‌ها به آن می‌خورد، از اینرو این سنگ را گوشه‌ای می‌گذارید.

نکته‌ی دیگری که از این اظهار نظر ایشان و همچنین در کتاب آقای نورعلیشاه به نام *ذوالفقار* که در تحریم کشیدن تریاک نوشته‌اند فهمیده می‌شود، این است که آن روز از بیشتر علمای مهم استفسار کرده‌اند، یک دسته نوشته‌اند: «بنابر آنچه شما می‌گویید، این حرام است». در حالی که فقیه باید از همه‌ی وقایعی که در جامعه پیدا می‌شود خبر داشته باشد و اظهار نظر کند، ولی وقتی می‌گویند: «بنابر آنچه شما می‌گویید» یعنی من خبر ندارم کشیدن تریاک چیست و چه کاری می‌کند. این نشان‌دهنده‌ی راه، حتّی به علما و به رهبران شریعت است. عدّه‌ی دیگری صریحاً گفته‌اند ما خبر نداریم و نمی‌دانیم چیست، این همان مسأله‌ی

اعتراف به عدم اطلاع است. یک عده‌ای دیگر هم خبر داشتند. این نشان‌دهنده‌ی آن مطلبی است که در اوّل پندصالح خواندیم: «انسان فکر پایان‌بین دارد» (فکر تنها نیست، فکر پایان‌بین) یعنی پایان‌ها را می‌تواند تصوّر کند. ایشان با این اظهار نظر درباره‌ی مسأله‌ی اعتیاد نشان دادند که این حالت را البته خودشان که فقیر هستند به حدّ اعلا دارند که از آن تاریخ تشخیص دادند که این مسأله برای جامعه بلایی خواهد شد. به هر جهت از همان تاریخ روی مسأله‌ی تحریم مواد مخدر در سلسله‌ی ما تأکید فراوان شده است و این را ان‌شاءالله توجه بکنید. ما فقرا هم، یک جمعی، یک گروهی هستیم در داخل جامعه و متأسفانه وقتی یک بلایی برای جامعه آمد ما هم جزء همان جامعه هستیم، ما خودمان باید احترام فراوان بکنیم. به علاوه، ما که چنین دستوری داریم باید به این مسأله بیشتر توجه کنیم و کمک کنیم که چنین چیزی شایع نشود، ان‌شاءالله.

آیا در روشی فراخوان داریم؟ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

در یکی از سفرهای اخیری که ماه رمضان به بیدخت
داشتم، برخی آمدند گفتند: شما فراخوان داده‌اید که این همه
مردم در کوچه جمع شده‌اند و کوچه پر است، گفتم: فراخوان
چیست؟ اینجا که نه بلندگویی داریم، نه فرستنده‌ی رادیویی
داریم و نه چیز دیگری؛ گفتند: پس چطور اینها آمده‌اند؟ گفتم:
شما این موضوع را درک نمی‌کنید:

سلسله‌ی موی دوست حلقه‌ی دام بلاست

هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست

فارغ یعنی نمی‌فهمد، شما نمی‌فهمید. کما اینکه اگر در
خواب انگشت پای شما یا زانوی شما را یک زنبوری نیش بزند
(البته نمی‌گویم عقرب برای اینکه ناراحت می‌شوید و غصه
می‌خورید) بی‌اختیار دست شما می‌خورد به پایتان تا زنبور را کنار
بزنید. حالا آیا تاکنون شما از دست پرسیده‌اید چه کسی به تو خبر
داد که حرکت کنی؟ تو که خوابیده بودی، چه کار داشتی که این
عکس‌العمل را نشان دهی؟ و بعد از دست بپرسید چه کسی تو را
خبر کرد که پای تو مورد حمله قرار گرفته است؟ ولی اگر آن دست

زبان داشت می‌گفت: آن جانی که در بدن هست، در همه جا وجود دارد و دو تا جان نیست که یکی برای دست و یکی برای پا باشد، بلکه یک جان است که در تمام بدن هست، از هر گوشه‌ای که به او حمله شود همه‌ی جان، خبر می‌شود. به قول آن شعر:

بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

آن دست و آن روح و جان که در همه‌ی بدن جاری است، وقتی مورد حمله قرار گرفت، دست خود به خود حرکت می‌کند تا حمله را دفع کند. حالا ما درویش‌ها هم اینطور هستیم و باید بیشتر از اینها جان‌هایمان متحد باشد و به آنها گفتم شما فارغ از این ماجرا هستید و نمی‌توانید بفهمید، البته یادم رفت آن داستان مربوط به حضرت رضا علیه السلام را به آنها بگویم، ولی حالا بیان می‌کنم که اگر اینجا هستند بشنوند. تا حضرت رضا منزلشان در مدینه بود، هارون الرشید حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پدر حضرت رضا را احضار کرد، حضرت هم به بغداد مرکز خلافت تشریف بردند. خانواده‌ی خود و مادر حضرت رضا و محارم خود را به فرزند خود امام رضا سپردند و فرمودند که از اینها مراقبت کن و تشریف بردند. می‌گویند

حضرت رضا رختخواب خود را دم در منزل یعنی در راهروی منزل پهن می‌کردند به عنوان خادم پدر خود. البته با اینکه هم پدر بود و بعد از پدر نسبت به سایرین دارای رتبه و مقام بالایی بودند، ولی این ادب و احترام را نسبت به امر پدر داشتند، خود را خادم اینها می‌دانستند و وقتی که حضرت کاظم را در بغداد به شهادت رساندند، حضرت رضا فرمودند: دیشب پدر من در بغداد رحلت فرمود. حال، بغداد کجا، مدینه کجا (در صورتی که در زمان فعلی با هواپیما دو، سه ساعت راه است) و حضرت از آن روز به بعد در منزل بر مسند خاصی برای امامت می‌نشستند. حال چه کسی به حضرت خبر داد؟ جانی که در جهان است و شعبه‌ای از آن هم در حضرت رضا بود، خبر داد. حالا حتماً کسانی که ما را هشت امامی می‌خوانند، می‌گویند امام رضا علیه السلام این را به شما یاد داده است، بله؛ امام به ما یاد داده که ما از حال هم خبر داشته باشیم و به امامان بعد از ایشان نیز اعتقاد داشته باشیم.

خوشبختانه با علوم و تجربیات جدید، هر روز به اصطلاح یک گوشه از وقایع و داستان‌های گذشته برای ما روشن می‌شود و برای بعضی که در مواردی تردید دارند رفع شبهه می‌کند؛ مثلاً امروز می‌گویند با تله پاتی می‌توان از راه دور با هم حرف زد، حتی می‌گویند که بعضی جاسوس‌ها در جنگ دوم جهانی برای اینکه

هیچ مدرکی به دست کسی نیفتد، از تله پاتی استفاده می‌کردند.

حال اگر یک عده‌ای این موضوع را صحیح ندانند، ما به این امر استناد نمی‌کنیم و می‌گوییم خداوند آدم را خلق کرد و از روح خود در او دمید. در همه‌ی انسان‌ها یک ذره‌ای از آن روح الهی وجود دارد؛ زیرا وقتی نفخه‌ای از آن روح در آدم بود، فرزندان او هم بهره و سهمی از روح الهی می‌برند، روح الهی هم که یکی است. خدا که دو تا نیست، یک خدا که بیشتر نداریم. آن یک خدایی هم که داریم یک روح دارد. بنابراین روحی که در آدم‌هاست همه یکی است، اگر به انسانیت خود برگردیم همه‌ی روح‌ها یکی است. مثلی هم که هست: *المؤمنُ مِرآةُ المؤمنِ*، مؤمن در برابر مؤمنین دیگر به منزله‌ی آینه است، یعنی نگاه می‌کند و خود را می‌بیند؛ بله خود او کیست؟ خود او همان نفخه‌ی الهی است که در او دمیده شده و در او نگاه می‌کند، نفخه‌ی الهی را می‌بیند، این است که مؤمن مرآة مؤمن است، چنانکه برخی عرفا می‌گویند: اگر مؤمن کسی را دید و خوشش آمد و جذب او شد خود به خود معلوم می‌شود که آن شخص هم مؤمن است.

ما چرا زنده هستیم؟ فرق درویش ما با غیر درویش ما چیست؟
 چرا بعضی درویش ما هم، دروغ می‌گویند و به دستورات عمل نمی‌کنند؟
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

بعضی در چنین فکری که ما چرا زنده هستیم؟ حالت بیماری به آنها دست می‌دهد و بسیاری از خودکشی‌ها از این قبیل است؛ ولی اصل این است که ما چرا زنده هستیم؟ چه کسی ما را به وجود آورده و چرا؟ اول پی می‌بریم که پدر و مادر، چرا ما را به وجود آورده‌اند؟ دو دلیل وجود دارد: یکی میل شخصی خود که ما آن را کار نداریم و دیگری اینکه می‌خواستند عمر ابدی داشته باشند. هر پدر و مادری به فرزند خود که نگاه می‌کند، دنباله‌ی وجود خود را می‌بیند، چون همه‌ی بشر از مرگ نگران هستند. برای اینکه می‌گویند: فنا می‌شویم و از بین می‌رویم. این جبران می‌کند. یعنی می‌گویند: دنباله‌ی وجود من به صورت این فرزند است و آن فرزند هم خود فرزندی دارد، کما اینکه همه‌ی پدر و مادرها علاقه‌مند هستند بچه‌های خود را سروسامان بدهند که بچه‌دار شوند و نوه داشته باشند، فکر پایدار بودن و ترس از فنا شدن در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد. فردی فکر می‌کند با ازدواج بشر، خاطر او

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۷ و صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۸ ه.ش.

تأمین شده، ولی یک فرد دیگر نه، می‌گوید: من که دائمی نیستم، پس لابد یک وجود دائمی هست. آن وجود دائمی کیست که من به او متصل شوم؟ پس به دنبال این فکر می‌رود که من به آن وجود دائمی متصل می‌شوم و نمی‌میرم و آن مرحله‌ی حیرت یا مرحله‌ی طلب است.

اینکه می‌گویند: عرفان چند مرحله دارد، نه اینکه دیگران اصلاً گوش ندهند. یعنی هر بشری این مراحل را دارد، حالا چه عارف باشد چه عارف‌کش باشد. اول که نمی‌داند چه کند، دچار حیرت است و طلب می‌کند. می‌رود تا مرحله‌ی طلب را طی کند. در راه طلب، مسائل مختلف را گوش می‌دهد و می‌شنود. می‌بیند، کسی می‌گوید: از جانب آن لایزال ابدی پیامی برای شما دارم. او گوش خود را باز می‌کند، پیام را می‌شنود. یکی آن پیام را که می‌شنود می‌گوید: پیام خوبی است، ولی دنبال آن نمی‌رود. می‌گوید: پیامی است، اما می‌رود در خانه‌ی خود می‌نشیند و کار خود را می‌کند. یکی دیگر دنبال پیام می‌رود. این پیام این است که خداوند لایزال فرموده که من شما را آفریده‌ام. فکر می‌کند و می‌بیند باید قاعدتاً آفریدگاری وجود داشته باشد. به دلیل اینکه خود او را پدر و مادری آفریده، اما آنها را چه کسی آفریده است؟ پدر

و مادر آنها. همینطور تا بالاخره به جایی می‌رسد که آنها را یک خالقی آفریده و آن پیام را باور می‌کند و دنبال عمل به آن می‌رود.

آن پیام می‌گوید: وقتی من شما را از پدر خود خلق کردم، از آن زمان که شما هنوز شکل ظاهری نگرفته بودید، از پدر شما پیمان گرفتم. چرا پیمان گرفتم؟ من که نیازی به این جمعیت ندارم. اینها که به درد من نمی‌خورند. من پیمان گرفتم که شما خود رعایت کنید و زندگی شما آرام و خوب باشد. ما درویش‌ها این پیام را شنیدیم و قبول کردیم ولی خیلی‌ها به آن عمل نکردند. اما آنها که طالب هستند، شنیده‌اند و احتمال باور کردن داده‌اند و گفته‌اند که ممکن است چنین باشد. به هر دلیل احترام آن را نگه داشته‌اند ولی حالا قبول نمی‌کنند. این تفاوت است. ما رفته‌ایم، تعهد داده‌ایم که ما پیام را شنیده‌ایم، باور کرده‌ایم. تعهد هم می‌کنیم به اینکه دستورات پیام را اجرا کنیم. این فرق درویش‌ها با دیگران است.

اما در مورد اینکه چرا درویش‌ها هم، دروغ می‌گویند؟ اگر فرض بفرمایید پارچی می‌بینید، مثلاً شربتی دارد، کسی بیاید، می‌داند که این شربت مسموم است و آن سم را می‌خورد، کس دیگر می‌آید، نمی‌داند که این مسموم است و آن را می‌خورد، اثر برای هر دو این است که از بین می‌روند؛ ولی آن دیگری گناهکار

است. تو که می‌دانستی سمّی است. به این یکی هنوز نگفته بودند. این هم فرق درویشی است که به دستورات عمل نمی‌کند. با آنکه می‌داند سمّی است، می‌خورد. خطای او به گردن اوست، ولی دیگری نه. اما به هر دلیل دیگری هم موظف است که بیاید و این تعهد را بکند و بفهمد. وقتی این تعهد را کرد اگر از اول نکرده بود یک گناه است و حالا دو گناه دارد. یکی گناهی که داشت و دیگری تخلف از دستورات. به این جهت هم هست که هم همه‌ی درویش‌ها و هم همه‌ی مردم از ما درویش‌ها توقع دارند که هیچ عیبی نداشته باشیم. اگر عیبی جزئی ببینند، توی ذوق آنها می‌زند. والا دروغ‌گویی همه جا وجود دارد؛ در درویش و غیردرویش. منتها در درویش‌ها خطا و گناه بیشتری به حساب می‌آید.

آقا یا خانمی که به درویشی علاقه ندارید، یا خدای نکرده ضدّ علاقه دارید، وقتی می‌خواهید درباره‌ی یک اجتماع، مطالعه‌ی روانشناسی، جامعه‌شناسی بکنید باید به آن اجتماع بیایید. ما می‌گوییم:

جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد جانهای شیران خداست^۱

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر چهارم، بیت ۴۱۵.

ما یکی هستیم، فرقی نمی‌کند، اگر اینجا صحبتی کردم خوشبختانه ضبط می‌کنند و بعد همه می‌توانند متن آن را بخوانند.

یکی سؤال کرده بود و این سؤال شاید از خیلی از شما (آقایان) هم در بیرون پرسیده می‌شود، البته کمتر از خانم‌ها. این سؤال متداول است که یک غیر درویش می‌پرسد: فرق ما و شما چیست؟ البته خیلی از درویش‌ها هم ممکن است چنین سؤالی را بکنند.

به مناسبت این شعری که به من دادند این مسأله یادم آمد. بعضی‌ها ظاهر ظاهر را می‌بینند، اما همانطور که باطن هفت تا بطن دارد، باطنی است و داخل آن باطنی، ظاهر هم گاهی اینطوری است. وقتی کسی لباس تمیز اسلامی مرتبی پوشیده، براساس لباسش می‌گوییم این یک طوری است، قضاوتی راجع به او می‌کنیم، حال اگر کسی همان لباس را پوشیده، ولی ژولیده باشد، چیز دیگری می‌گوییم. ظاهرها هم فرق می‌کند. اینهایی که از ظاهر ظاهر، تصمیم‌گیری می‌کنند، می‌گویند درویش‌ها سبیل دارند، غیر درویش‌ها ندارند. نه! اینطور نیست، الان هم اگر نگاه کنیم می‌بینیم اینطور نیست. منظور اینکه در همین صورت ظاهر تعریف درویشی را خلاصه می‌کنند. کما اینکه در جریان قم می‌گفتند

هر که در خیابان می‌رفت و سبیل داشت او را می‌گرفتند.

مرحوم روح‌الامین مطلبی را نقل می‌کرد، مرحوم حاج سیّد علی روح‌الامین، از این داستان‌ها زیاد داشت. چون مدّتی در همدان بود. می‌گفت در همدان در فلان پاساژ، پیرمردی از فقرا بود و سبیل‌های خیلی شاخصی داشت، کار مهمی هم نداشت ولی خیلی مورد علاقه‌ی مردم بود، مردم پیش او می‌آمدند. می‌گویند یک روز که دم در مغازه نشسته بود دیده بود چند نفری می‌آیند، یک چیزهایی هم دستشان است، وقتی نزدیک آمدند، فهمید یکی یک آینه‌ی کوچک و یکی هم یک قیچی در دست دارد. آمدند پیش او و سلام کردند. گفت: فرمایش‌تان چیست؟ گفتند: ما دیدیم که تو خیلی آدم خوبی هستی و هیچ عیبی نداری، فقط یک عیب داری که این همان سبیل‌های توست، ما آمده‌ایم که سبیل‌های تو را کوتاه کنیم که دیگر این عیب را هم نداشته باشی. گفته بود: بنشینید. نشسته بودند و پرسیده بود: دم این پاساژ، اوّل این سرا یا پاساژ، فلان کس ارمنی است، او که سبیل‌هایش خیلی بلندتر از سبیل من است، چرا آن را نمی‌زنید؟ گفتند: آخر او که مسلمان نیست. گفته بود: من هم که به اعتقاد شما مسلمان نیستم، پس ولّم کنید.

البته در موردی فرموده‌اند: دینی را به مویی نبسته‌اند، بله.

این مطلب را آقای سلطان علیشاه گفته‌اند و منطبق با سایر تعلیمات ایشان است. اما در مورد دیگری مرحوم آقای نورعلی‌شاه فرموده‌اند: درویشی که نتواند یک موی خودش را نگه‌دارد، به مفت نمی‌ارزد. حالا هر وقتی، موقعیتی دارد.

صحبت درباره‌ی درویش‌ها و غیردرویش‌ها بود، این مورد مربوط به شما (آقایان) بود، در مورد خانم‌ها چه فرقی می‌کند؟ خانم‌ها هم درویش و غیردرویش دارند، اگر از خانمی پرسیدند فرق تان چیست، چه باید بگوید؟ او باید استدلال کند، باید بگوید: من فهمیده‌ام چه می‌خواهم، و به دنبال چه چیزی هستم می‌خواهم در این قافله‌ای که می‌رود، باشم. البته گاهی هم می‌لنگم و می‌ایستم و نمی‌روم، نه اینکه مدام می‌روم، ولی در حرکت هستم اما تو نمی‌دانی چه می‌خواهی. البته من که می‌دانم چه می‌خواهم و نمی‌روم، گناهم بیشتر از آن کسی است که نمی‌داند چه می‌خواهد. اگر نابغه‌ی علم و عرفان را بخوانید، در شرح حال مرحوم آقای سلطان علیشاه رحمته‌الله علیه، از قول آقای سعادت‌علیشاه، پیرایشان رحمته‌الله علیه آمده که فرمودند: تا حالا نشده ولی اگر کسی همینطوری با من مشورت کند، بگوید درویش بشوم یا نشوم؟ می‌گویم: نه. خیانت هم

نکرده‌ام، زیرا نمی‌تواند بارش را بکشد.^۱

بله، آنطوری که ایشان درویش شدند ما نمی‌توانیم بشویم، ولی باز هم به قول آن شعر می‌گوید:

دل‌م خوش است که نامم کبوتر حرم است

شکسته بال‌تزاز من، میان مرغان نیست

یا آن عبارت مشهور عربی که می‌گوید: أَحَبُّ الْمُؤْمِنِينَ وَلَسْتُ مِنْهُمْ، از مؤمنان نیستم ولی آنها را دوست دارم. این است که من درویش فهمیده‌ام چه می‌خواهم و در طلب آن آمده‌ام. به من گفته‌اند و قرارداد بسته‌اند، از من تعهد گرفته‌اند، یک، دو، سه، چهار، پنج، ... تعهد گرفته‌اند، من هم تعهد داده‌ام، به این امید که بتوانم آن تعهدات را انجام بدهم؛ حالا بعضی‌ها را انجام می‌دهم و بعضی‌ها را نمی‌توانم، ولی مرجعی پیدا کردم که هرچه از این مشکلات باشد، به او می‌گویم.

من وقتی بعضی از آن تعهدات را انجام نمی‌دهم، خجالت زده، می‌روم و (نه اینکه به زبان، به دل) می‌گویم نتوانستم. آن کسی که از من تعهد گرفته، به جای اینکه از من برنجد می‌گوید عیب ندارد برو دفعه‌ی دیگر درست انجام بده. می‌روم باز هم کوشش می‌کنم، باز هم همان می‌شود. باز به من می‌گوید: صد بار

۱. نایب‌هی علم و عرفان در قرن چهاردهم، حاج سلطان‌حسین تابنده گنابادی (رضاعلی‌شاه)، ج ۲، تهران، حقیقت، ۱۳۸۴، ص ۲۵۰.

اگر توبه شکستی بازآ.

فرق من درویش و یک غیردرویش این است که من تعهد کردم و امیدوارم که این تعهدم را بتوانم انجام بدهم، امّا غیردرویش این تعهد را نکرده، و نمی داند چه می خواهد؟ از که می خواهد؟ نمی داند.

فنج حیوانات و مصرف گوشت آنها تا چه اندازه‌ای صحیح است؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

راجع به کشتن حیوانات و تغذیه‌ی انسان از حیوانات، یک وقت بحث در این می‌کنیم که آیا خوردن گوشت حیوانات اصلاً صحیح است یا نه؟ ما باید بخوریم یا نخوریم؟ اگر نگاه کنیم، می‌بینیم ما به عنوان بشر، مهره‌ای هستیم از این گردش طبیعت و بر حسب قوانین این طبیعت که در آن زندگی می‌کنیم. اگر در تلویزیون مناظر طبیعی را به قصد عبرت نگاه کنید خیلی خوب است. مثلاً دریا را نشان می‌دهد؛ حیوانات کوچک در آن هستند، ماهی هم هست، حیوانات بزرگتر هم هست. ما می‌دانیم که اگر ماهی آن حیوان کوچک را نخورد، زنده نمی‌ماند و از طرف دیگر اگر آن حیوان را نخورد و آنها زیاد شوند، دنیا کثیف شده و گیاهان دریایی از بین می‌رود. برای اینکه تعداد آن از حد، تجاوز نکند، ماهی او را می‌خورد که خودش زنده بماند. از آن طرف یک مرغابی که روی آب شنا می‌کند، همان ماهی را که آن حیوان کوچک را خورده بود شکار کرده، او هم که یک مقدار روی آب می‌ماند، یک کوسه حمله کرده و مرغابی را می‌خورد. شعر سعدی هم در این زمینه است که:

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱/۳۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

از در بخش‌ندگی و بنده نوازی

مرغ هوا را نصیب، ماهی دریا^۱

مرغ در هوا پرواز می‌کند، غذای او از کجاست؟ از ته دریا. در ادامه‌ی این روند، قایقی آمد و با یک چنگک، آن کوسه را شکار کرد. کوسه‌ای که در شکم او مرغابی است و در شکم آن مرغابی، ماهی و در شکم آن ماهی حیوانات دیگر. این نظام طبیعت است. به این نظام، بعضی که سطحی نگاه می‌کنند، می‌گویند: تنازع بقا؛ یعنی هر کس برای بقای خود نزاع می‌کند. می‌گویند ماهی نزاع می‌کند. هر کدام برای اینکه خود بمانند نزاع می‌کنند. ولی نزاع نیست. همه‌ی اینها می‌خواهند که نظام طبیعت برقرار باشد؛ جز ما بشر که در آخر این مسیر همه جای طبیعت را خراب می‌کنیم، آنگونه که صدای محافظان محیط زیست در می‌آید. البته حالا متأسفانه اغلب سروصداهایی که در می‌آید جنبه‌ی سیاسی دارد. به هر حال می‌گویند این حیوانات با هم نزاع دارند، در صورتی که اینها همکاری دارند. البته نه اینکه نشسته‌اند با هم قراردادی نوشته‌اند که ما این کار را بکنیم! اصولاً خداوند فطرت اینها را اینطور آفریده که این کار را بکنند.

خداوند به گونه‌ای موجودات را آفریده که حیات را در کره‌ی

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، غزل‌ها، ص ۳۳۹.

زمین نگه دارند. فکر کنید که چگونه یک میکروب یا یک سلول بدن یا حیوان ریزی که در دریا حرکت می‌کند، جان دارد. جان هم چیزی است که هنوز نفهمیده‌اند که چیست. قرآن می‌فرماید: *وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا*؛ می‌فرماید در مورد این روح به شما خیلی کم علم داده‌ایم. این همه جاندار در کره‌ی زمین هست، هر یک نفر انسان هم یک روح مستقل دارد. برای اینکه نظم برقرار شود و همین روالی که خداوند مقرر کرده است باقی بماند، برای هر کدام از آنها خدا یک وظیفه‌ای معین کرده است. مثلاً به آن جاندار ریزی که از حواشی دریا بهره می‌برد، به او گفته‌اند غذای او این است و آنقدر غذا گذاشته که از بین نرود. به آن موجودات که فکر و قوه‌ی تشخیص نداده است؛ ولی چون به ما عطا کرده است، دستور می‌دهد که تعدی و تجاوز نکرده و خلقت خدا را فاسد نکنید. به او این شعور را نداده است ولی طوری مقرر شده است که آن حیوان کوچک نتواند بیش از آنچه که مقرر است انجام دهد. همچنین موجودی دیگر را هم خلق کرده که رشد بی‌رویه‌ی او را کنترل کند و نگذارد خیلی زیاد شوند و آن، ماهی است. ماهی برای این است که آن حیوان کوچک، نظم را به هم نزنند و زیادتر از حدی که باید باشد، نشود. خداوند، مرغابی و

همینطور کوسه و انسان را آفریده است. پس انسان اگر بخواهد، طبق قانونی که خداوند برای همه‌ی انسان‌ها گذاشته است، می‌تواند تعدادی از این حیوانات را بگیرد و مصرف کند. به علاوه وقتی ما گوشت می‌خوریم (در صورتی که با آن شرایط که گفته‌اند ذبح شده باشد) جان او از بین نمی‌رود؛ بلکه جان او آمده و ما را تقویت کرده است تا در جان ما باقی بماند. حالا جان ما در طبیعت کامل تراست یا جان آن گوسفند یا گاو؟ جان ما کامل تراست و این برای جان آن حیوان یک ترقی است. بالاخره که خواهد مرد، پس حالا بمیرد که تبدیل به جان بالاتری بشود، بهتر است.

این از لحاظ طبیعی، اما از لحاظ شریعت و تشریح و قانون‌گذاری، خداوند چون به بشر عقل و فکر داده است و فرموده: نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱؛ از روح خود در او دمیدم، پس آنچه خداوند دارد، به بشر هم داده است. البته این واقعیت موجب انحراف بعضی‌ها شده که گفته‌اند: پس ما همه خدا هستیم و این همان اعتقاد به نظریه‌ی همه‌خدایی است. نه! فرموده روح خود را به او داده‌ام، بلکه فرموده: یک گوشه‌ای از روح خود را به او داده‌ام؛ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، از روح خود در او دمیدم؛ یعنی مقداری از آن را داده‌ام.

آنجا دیدیم که آن جاندار ریز و ماهی و مرغابی و همه را طوری قرار داده است که تعادل همیشه حفظ شود. اگر کوسه‌ها زیاد شوند، مرغابی‌ها کم می‌شوند، آنها که کم شوند، کوسه‌ها از گرسنگی می‌میرند. این تعادل به هم می‌خورد. مثل عامیانه‌ای است که می‌گوید: خداوند نجار نیست ولی در و تخته را خوب به هم جور کرده است. آن کسی که نظریه‌ی تنازع بقا را بیان کرد، در مورد یک محیط کوچک راست می‌گفت، ولی تبلیغ این نظریه باعث شده که هر کسی که جنگ می‌کند، خود را حق می‌داند.

نازی‌ها در آلمان می‌گفتند: ما آلمانی هستیم و از همه برتریم، باید ما باشیم و بقیه از بین بروند. ولی خداوند می‌گوید: تشخیص اینکه کدام بماند و کدام برود با شما نیست، با من است. من می‌گویم، چون انسان به صورت اجتماع زندگی می‌کند و در ضمن، خیلی هم ظلم و ستم می‌کند (که خارج از امر الهی است) پس من برای شما می‌گویم که اگر یک ضعیف را دیدید که ته چاه بود، شما دیگر یک سنگ بر او نیندازید؛ بلکه برعکس، به او کمک کنید، شاید که او قربانی ظلم و ستم شما شده باشد. خداوند می‌گوید: من نمی‌خواهم هیچ کسی را از بین ببرم؛ بلکه همه‌ی مخلوقات و مصنوعات که نزد شما هست، همه را من آفریده‌ام و به همه هم علاقه‌مند هستم، حتی به آنهایی که امر مرا

گوش نمی دهند.

وقتی حضرت موسی و قومش به ارض موعود رسیدند (آن زمینی که خدا وعده کرده بود به آنها بدهد) خداوند به موسی فرمود: بگو قوم تو بروند، جانشین هم برای خود (یعنی یوشع) تعیین کن، ولی خود تو حق نداری بروی، باید در همین جا بمانی؛ که حضرت همان جا ماندند و در همان جا رحلت کردند. قبر ایشان هم در همان شهر خلیل الرَّحمان است که الحمدلله در خدمت حضرت صالح علیشاه توفیق زیارت آنجا را داشتم. موسی عرض کرد: چشم. ولی عرض کرد که چرا من باید بمانم و مشمول این مجازات شوم؛ یعنی این را به عنوان مجازات تلقی کرد. خداوند فرمود: یادت نیست که بعد از آن قضیه ی گوساله پرستی بنی اسرائیل، سه هزار نفر را کشتی؟ یادت نیست در فلان جا، قوم تو تمرد کردند و تو دو، سه هزار نفر را کشتی؟ موسی عرض کرد: بله، ولی خدایا من که به میل خود نکردم، امر تو بود، انجام دادم. بله امر بود، ولی تو چرا چیزی نگفتی؟ تو چرا فکر نکردی من دلم به حال آنها هم می سوزد، مصنوع من هستند و آنها را دوست دارم. البته اینجا خداوند نفرمود، ولی قرآن را که می خوانیم به ذهن ما می رسد که مگر حضرت ابراهیم، زمانی که فرشته ها آمدند و حضرت از آنها پرسید ما موریت شما چیست؟ گفتند: می رویم که

قوم لوط را یکسره از بین ببریم و زیر و رو کنیم. حضرت فرمود: کمی صبر کنید. آنها را نگه داشت. در خلوت به مناجات رفت و گفت: خدایا یک قوم را می‌خواهی از بین ببری؟ آخر در این قوم همه رقم آدم هست، آدم مؤمن هم هست. خداوند فرمود: نه، اگر صد نفر مؤمن باشند، آنها را نجات می‌دهم. حضرت ابراهیم عرض کرد: آخر صد نفر خیلی است، شاید این تعداد نباشند. خداوند گفت: پنجاه نفر هم باشند قبول می‌کنم. باز ابراهیم چانه زد تا به یک حدی که رسید، خداوند گفت: دیگر بس است. حضرت ابراهیم چه کار داشت؟ خود او هم که مأمور نبود آنها را بکشد. موسی عَلَيْهِ السَّلَام مأمور بود که آنها را بکشد و خود او ایستاد تا آنها را کشتند. ابراهیم که خود مأمور نبود، ولی می‌دانست می‌روند که این کار را بکنند. این است که از خداوند بخشش خواست؛ به قول سعدی:

ای کریمی که از خزانه‌ی غیب

گیر و ترسا وظیفه‌خور داری

دوستان را کجا کنی محروم

تو که با دشمن این نظر داری^۱

خداوند نظمی برقرار کرده و آنچه آفریده به همه‌ی آنها

علاقه‌مند است؛ ولی فقط لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ^۲. راضی نیست که

۱. کلیات سعدی، گلستان، ص ۱.

۲. سوره زمر، آیه ۷.

بندگانش کفر بورزند. ولی به همه علاقه مند است.

البته روی همین نظم طبیعت، در ابتدا که خداوند زمین را آفرید و آماده برای حیات کرد و در آن، آب و هوا پیدا شد، گیاه و جنگل و بعضی حیوانات کم بودند. به همین علت است که خداوند حتی دستور داد نکشید. چنانکه در مذهب زرتشت، کشتن حیوانات جایز نیست. بعد خداوند برای اینکه ما نعمت آزادی را از یاد نبریم و یادمان باشد که یک وقتی دستور چه بوده است، می‌فرماید: وقتی به سفر مکه می‌روید، حتی یک گیاه نکنید، برای اینکه گیاه جان دارد.

آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست

نایب است و دست او دست خداست^۱

شما که جان نداده‌اید، خدا داده است. هر حیوانی در آن زمان آزاد است؛ حق ندارید او را بکشید. یادتان بیاید که یک وقتی حکم اینطوری بوده است. حالا شما با خیال راحت یک گوسفند می‌کشید که می‌خواهید بخورید. ولی آن وقت‌ها و در ایام حج حق ندارید بکشید. حالا یادتان بیاید که این آزادی، نعمتی است که خدا به شما داده و تکامل پیدا کرده‌اید. گفتیم در این مسیر، خداوند آکل و مأکول یعنی خورنده و خورده شده (اصطلاحی که در

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۷.

علم کلام به کار می‌رود) را در وضعیتی قرار داده است که هر دو متعادل باشند. بطور کلی نظام طبیعت را طوری قرار داده است که متعادل باشند. بدین صورت که حیوانات درنده، مانند شیر، ببر و پلنگ خیلی کم بچه می‌آورند. ولی گنجشک که خیلی ضعیف است و زود از بین می‌رود، هر بار دو، سه تخم می‌کند و سالی دو بار یا سه بار بچه می‌آورد. فطرت آنها را طوری کرده که کمتر باشند. فطرت اینها را طوری کرده که بیشتر باشند. این نظم طبیعت است.

بنابراین ما از لحاظ شرعی اشکالی نداریم. از نظر فرمان خداوند هم، همان خدایی که طبیعت را ایجاد کرده، همان خداوند، روال را اینطور قرار داده است که هیچ ایرادی بر ذبح گوسفند نیست. آن گوسفند و گاو بالاخره یک روزی خواهد مُرد. اگر کاری نکنند، گوشت او می‌پوسد و جزء زمین می‌شود. خداوند به اندازه‌ای مشخص اجازه داده که از آن استفاده کنیم؛ که گوشت تبدیل به گوشت انسان شود و تکاملی پیدا کند. ولی تجاوز بد است. به همین دلیل، در ریاضت‌هایی که می‌دهند، مصرف گوشت را قطع می‌کنند یا کم می‌کنند، هم برای رعایت دیگری و هم اینکه خود او لطمه نخورد.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	تیم
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶، اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)
	۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)
	۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)
	۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)
	۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)
مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
		شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - تیر ۱۳۸۸)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دهم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
	۵۰۰ تومان	

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه شانزده:
شامل ۱۰ جزوه
۱۰۰۰ تومان

مجموعه هفده:
شامل ۱۰ جزوه
۱۰۰۰ تومان

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۵۰۰ تومان	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

مجموعه هجده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه نوزده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و نهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)	۱۲۹
درباره‌ی بیعت و تشرّف		۱۳۰
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و یکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و دوّم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و سوّم)	۱۳۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و چهارم)	۱۳۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و پنجم)	۱۳۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و ششم)	۱۳۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و هفتم)	۱۳۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و هشتم)	۱۳۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و نهم)	۱۳۹
	شرح رساله شریفه پند صالح (قسمت پانزدهم)	-
مجموعه بیست و دو: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)	۱۴۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)	۱۴۱
		۱۴۲
		۱۴۳
	پرسش و پاسخ	۱۴۴
	با گزیده‌هایی از بیانات	۱۴۵
	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	۱۴۶
	(مجدوب علیشاه)	۱۴۷
		۱۴۸
		۱۴۹

۲۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	۱۵۰
۵۰ تومان	درباره‌ی دعا	۱۵۱
۵۰ تومان	درباره‌ی خواب و رویا	۱۵۲
۵۰ تومان	درباره‌ی بیماری و شفا	۱۵۳
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۱۵۴
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۱۵۵
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۱۵۶